

بازنمایی کهن‌الگوی کودک به‌مثابه سوژه‌ای آستانه‌ای

در شعر سهراب سپهری

دکتر نرگس اسکویی^۱

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب، ایران.

<https://orcid.org/0000-0003-2991-1038>

چکیده

در جهان شعری سهراب سپهری، «کودک» صرفاً یادگار دورانی از زندگی یا تصویری نوستالژیک از گذشته نیست، بلکه حضوری نمادین و آستانه‌ای است که در مرز میان آگاهی و ناخودآگاه، طبیعت و فرهنگ، زبان و سکوت، و زمان اسطوره‌ای و زمان تاریخی شکل می‌گیرد. این پژوهش با تکیه بر چارچوب نظری روان‌شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ و مفهوم آستانگی، به بازخوانی کهن‌الگوی کودک در شعر سپهری می‌پردازد و می‌کوشد نشان دهد که کودک در این جهان شعری نه یک مرحله زیستی، بلکه ساختاری نمادین و موقعیتی آستانه‌ای است که در آن امکان گسست از نظم تثبیت‌شده معنا و تجربه‌کردن افقی دیگر از ادراک فراهم می‌شود. پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و با تمرکز بر مؤلفه‌هایی چون ادراک بی‌واسطه، سادگی ادراکی، تعلیق معنا و نسبت سوژه با طبیعت، نشان می‌دهد که کهن‌الگوی کودک در شعر سپهری منطق آستانگی را فعال می‌کند و به تعلیق دوگانه‌های تثبیت‌شده در تجربه انسانی می‌انجامد. یافته‌ها حاکی از آن است که سپهری کودک را نه به‌مثابه هویتی ثابت یا نمادی صرفاً اخلاقی، بلکه به‌عنوان سوژه‌ای گشوده، ناتمام و در حال شدن بازنمایی می‌کند؛ سوژه‌ای که در آستانه دگرگونی روانی و وجودی قرار دارد و امکان پیوندی تازه با حقیقت هستی را فراهم می‌آورد. از این منظر، کهن‌الگوی کودک در شعر سپهری به سازوکاری بنیادین برای بازسازی نسبت انسان با جهان بدل می‌شود و نقشی محوری در شکل‌گیری افق معنایی و منطق زیبایی‌شناختی شعر او ایفا می‌کند. همچنین این خوانش می‌تواند چشم‌اندازی نظری برای مطالعات ادبیات کودک فراهم آورد و با رویکردهای معاصر این حوزه که بر عاملیت کودک، سیالیت هویت و عبور از مرزهای ثابت تأکید دارند، وارد گفت‌وگویی سازنده شود.

واژگان کلیدی: سهراب سپهری، کهن‌الگوی کودک، آستانگی، روان‌شناسی تحلیلی یونگ، سوژه

آستانه‌ای.

۱. مقدمه

ادبیات یکی از بنیادی‌ترین عرصه‌های بازنمایی تجربه‌های ژرف انسانی است؛ تجربه‌هایی که بسیاری از آن‌ها در قالب زبان عقلانی و ساختارهای تثبیت‌شده مفهومی به‌سادگی قابل بیان نیستند. شعر، به‌ویژه، با گسستن از منطق خطی زبان و تعلیق قواعد معمول معنا، امکان ظهور لایه‌های ناهشیار ذهن، تجربه‌های شهودی و وضعیت‌های مرزی را فراهم می‌کند. در این میان، شعر سهراب سپهری جایگاهی ویژه دارد؛ زیرا جهان شعری او سرشار از فضاها، مکاشفه‌آمیز، تصاویر شهودی و تجربه‌هایی است که سوژه را از نظم عادی ادراک جدا می‌کند و در وضعیتی میان‌بودگی قرار می‌دهد. چنین وضعیتی با مفهوم «آستانگی»^۲ در نظریه ویکتور ترنر همخوانی دارد؛ مفهومی که به حالت‌های گذار، تعلیق و ناپایداری معنا در تجربه انسانی اشاره می‌کند.

ترنر آستانگی را وضعیتی می‌داند که در آن فرد از ساختارهای تثبیت‌شده اجتماعی، هویتی و معرفتی فاصله می‌گیرد و در فضایی تعلیقی و چندمعنایی قرار می‌گیرد؛ فضایی که در آن معنا نه به‌صورت قطعی، بلکه در حال شکل‌گیری و دگرگونی است. او نشان می‌دهد که در مناسک گذار، نمادها نقشی اساسی در انتقال معنا دارند و به‌سبب فشردگی و چندلایگی معنایی، قادرند هم‌زمان ابعاد فرهنگی، اسطوره‌ای و روان‌شناختی تجربه انسانی را بازنمایی کنند. این نمادها معمولاً واجد دو قطب معنایی‌اند: قطبی ایدئولوژیک که با نظم اجتماعی و ارزش‌های فرهنگی پیوند دارد، و قطبی حسی و تجربی که به هیجانانگ، ادراک بدنی و تجربه زیسته فرد مربوط می‌شود.

در چنین چارچوبی، «کودک» یکی از مهم‌ترین نمادهای آستانه‌ای در ادبیات به‌شمار می‌آید. کودکی به‌خودی‌خود مرحله‌ای گذار در حیات انسانی است؛ مرحله‌ای که میان دنیای ناخودآگاه، خیال و شهود از یک‌سو و نظم عقلانی و هنجارهای تثبیت‌شده بزرگسالی از سوی دیگر قرار دارد. از همین رو، مفهوم کودکی در بسیاری از آثار ادبی به‌عنوان نمادی از امکان، ناتمامی، گشودگی و آغاز دوباره عمل می‌کند. اکثر اندیشمندان از جنبه «شناختی» ارزش بسیاری برای کودکی قائلند. این ویژگی‌ها سبب شده است که مفهوم کودک در مطالعات ادبیات کودک

² Liminality

نیز جایگاهی محوری بیابد؛ زیرا ادبیات کودک اغلب در فضایی شکل می‌گیرد که مرزهای واقعیت و خیال، طبیعت و فرهنگ، و زبان و سکوت در آن سیال و ناپایدار است. به بیان دیگر، ادبیات کودک خود نوعی فضای آستانه‌ای می‌آفریند که در آن خواننده کودک می‌تواند در تعلیق میان تجربه‌های گوناگون، هویت و جهان پیرامون خود را کشف کند.

از این منظر، بررسی بازنمایی «کودک» در متون ادبی تنها به فهم جهان کودکی محدود نمی‌شود، بلکه می‌تواند به روشن شدن سازوکارهای شکل‌گیری تخیل، تجربه شهودی و ادراک شاعرانه نیز کمک کند. در این میان، شعر سهراب سپهری نمونه‌ای برجسته از متنی است که در آن جهان‌بینی شاعر با نوعی نگاه کودکانه و شهودی به جهان پیوند خورده است. تصاویر طبیعی، زبان ساده و شفاف، شگفتی در برابر پدیده‌های روزمره و فاصله گرفتن از پیچیدگی‌های انتزاعی، همگی ویژگی‌هایی‌اند که شعر سپهری را به تجربه ادراک کودکانه نزدیک می‌کنند. همین ویژگی‌ها سبب شده است که آثار او در بسیاری از موارد با ذهنیت کودک و نوجوان نیز ارتباط برقرار کند و حتی برخی از شعرهایش در قالب آثار تصویری یا بازآفرینی‌های ادبی برای مخاطبان کودک عرضه شود (چک چک چلچله از سقف بهار، ۱۴۰۱: انتشارات میرماه).

پژوهش حاضر با تکیه بر مفهوم آستانگی در نظریه ویکتور ترنر و کهن‌الگوی کودک در روان‌شناسی تحلیلی یونگ، می‌کوشد بازنمایی کودک را در اشعار منتخب سهراب سپهری بررسی کند و نشان دهد که این کهن‌الگو چگونه به سوژه‌ای آستانه‌ای در ساختار شعر او تبدیل می‌شود. در این مطالعه، کودک نه صرفاً نمادی از معصومیت یا خاطره‌ای از گذشته، بلکه کیفیتی از ادراک و تجربه وجودی در نظر گرفته می‌شود که امکان تعلیق دوگانه‌ها و گشودگی به سوی معناهای تازه را فراهم می‌آورد.

با توجه به اینکه تحلیل تفصیلی مفهوم آستانگی در شعر سپهری در پژوهش پیشین (اسکویی، ۱۴۰۳) ارائه شده است، در این مقاله به منظور پرهیز از تکرار، تنها به اشاره‌ای مختصر به این چارچوب نظری بسنده می‌شود و تمرکز اصلی بر بررسی کهن‌الگوی کودک در شعر سپهری قرار می‌گیرد. بر این اساس، پرسش‌های اصلی پژوهش عبارت‌اند از:

کهن‌الگوی کودک در شعر سپهری چه نسبتی با وضعیت آستانگی و تعلیق معنا دارد؟

این کهن‌الگو چگونه به بازاندیشی در نسبت انسان با هستی و تجربه‌ای غیرخطی از زمان

می‌انجامد؟